

مسیحیت
در ادوار تاریخ

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت های مفید

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaiislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam411.com

www.videofarda.com

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم
فهرست مطالب

۲	تعریف مسیحیت
۳	منابع شناخت مسیحیت
۴	حقیقت انجیل
۷	عقاید مسیحیت
۱۰	۱- حلول و تجسم
۱۲	عقیده‌ی به صلیب کشیده شدن مسیح
۱۲	عقیده حیات مجدد
۱۳	عقیده کفارہ
۱۶	نماز (حمد خوانی)
۱۶	مسیحیت در ادوار مختلف
۱۶	مسیحیتی که امروزه در دنیا وجود دارد چگونه آغاز شد؟
۱۶	کنستانتین بزرگ
۱۷	از کنستانتین تا گریگوری
۲۰	کوشش‌های ناموفق برای اصلاح
۲۰	پروتستان
۲۱	عقل‌گرایی
۲۱	تجدد گرایی یا مدرنیسم
۲۲	شخصیت پاولز

تعریف مسیحیت

مسیحیت دینی است که بیشترین پیروان را در دنیا دارد و بعنوان یک دین دعوت‌گر در جهان مطرح است، بنابراین دو خصوصیت لازم است به حقیقت و ماهیت آن پی برد. مسیحیت آنگونه که امروزه در دنیا مطرح است و پیروانش بر آن عمل می‌کنند چگونه دینی است.

در مورد تعریف مسیحیت در «دایرة المعارف بریتانیکا» چنین آمده است: «آن مذهبی که اصالت خود را به یسوع (عیسی) ساکن ناصره نسبت می‌دهد و او را به عنوان برگزیده‌ی خدا (مسیح) قبول دارد». آلفرد ای گاروی در دایرة المعارف دین تحت مقاله‌ی مسیحیت این تعریف را بیشتر باز می‌کند و می‌نویسد: «(مسیحیت)، را چنین می‌توان تعریف کرد که عبارتست از مذهب اخلاقی، تاریخی، کایناتی، (جهانی)، موحدانه و مومن به کفاره که در آن رابطه خدا و انسان به وسیله‌ی شخصیت و کردار عیسی مسیح محکم شده است». پس از بیان دادن عبارت گاروی هر جزء آن را تشریح می‌کند و می‌گوید: «مذهب اخلاقی: آن مذهبی است که در آن برای رسیدن به اهداف دنیوی، عبادت‌ها و قربانی‌ها تعلیم داده نشده‌اند بلکه نیل به کمال روحانی و حصول رضای پروردگار مد نظر بوده است. مذهب تاریخی: مذهبی که محور فکر و عملش یک شخصیت است، یعنی حضرت عیسی علیه السلام که قول و عمل ایشان به عنوان آخریت معیار است. کایناتی (جهانی): هدف از جهانی بودن اینست که این مذهب مختص به یک رنگ و نسل است بلکه (دعوت) آن جهانی است. موحدانه: منظور از موحدانه بودن اینست که باوجود پذیرفتن سه اقنوم، خدا را یکی می‌دانند. ایمان به کفاره: در مورد ایمان به کفاره می‌نویسد: مسیحیت فکر می‌کند که رابطه‌ای که می‌بایست در میان انسان و خدا می‌بود در آن خلل آمده بود لذا لازم بود که این رابطه دوباره محکم شود و این کار فقط با میان انداختن

مسیح ممکن بود».

منابع شناخت مسیحیت

برای شناخت مسیحیت اولین مرجع قرآن کریم است و مرجع دوم (تعلیمات نصاری) انجیل و تفصیل و تفاسیر آن است. زمانی که قرآن کریم نازل می‌شد، از حیات مسیحیت بیش از شش قرن گذشته بود و تغییرات زیادی در آن صورت گرفته بود که قرآن مجید نیز به این تغییرات اشاراتی دارد. توحید و شرک در آن بالاترین جایگاه را دارد. مأخذ دوم، انجیل یا کتاب مقدس است و لازم است بدانیم که مراد از کتاب مقدس چیست؟ کتاب مقدس مشتمل بر تورات، اناجیل و نامه‌های رُسل است.

تورات طبق ادعایشان عبارت است از کتاب‌ها و صحیفی که بر پیامبر قبل از حضرت عیسی علیه السلام نازل شده است که در اصطلاح کتاب‌های (عهد قدیم) نامیده می‌شود. و اناجیل و ناهه‌های رسل موسوم به (عهد جدید) است و مطابق ادعای عده‌ای از انصاری پس از حضرت عیسی علیه السلام بوسیله الهام نوشته شده است. ولی بسیاری دیگر از نصاری الهام را رد کرده‌اند. کتاب‌های عهد قدیم در مورد خلقت جهان و انسان و اخراج حضرت آدم از بهشت، شریعت‌های پیشین از حضرت موسی تا حضرت ملا خیا و انبیای گذشته و حوادث مختلف تاریخی و اجتماعی اقوام و ملل گذشته بحث می‌کند.

ناگفته نماند که این تورات با تلمود یا مشناکه در نزد یهود است تفاوت دارد. کتاب‌های عهد جدید عبارت است از اناجیل اربعه: متی، مرقس، لوقا، یوحنا و بیست و دو نامه (رساله)، اولین رساله منسوب است به لوقا و چهارده رساله متعلق به سینت پاولز (Saint Pauls) و یک رساله از یعقوب (جیکوب) و دو رساله منسوب به پطرس و سه رساله از یوحنا و آخرین رساله نوشته یهودا است و مکاشفه‌ی یوحنا نیز دز پایان رسایل مذکور است.

موضوع بحث اناجیل اربعه شخصیت حضرت مسیح علیه السلام است از وقت حمل و زمانیکه به صلیب آویخته شد -طبق عقیده آنها- و بلند شدنش از قبر سه روز بعد از وفات و به آسمان رفتنش پس از چهل روز، خلاصه اینکه عقیده الوهیت، صلیب و فدیة (کفاره) از همین اناجیل تا حدی برمی آید. و رسایل رسل بیشتر مشتمل بر تعلیم و عقاید و احکام است. کتاب مقدس فعلی مشتمل بر این صحایف و رسایل است و کتابها و صحف دیگر نیز وجود داشته است که به مرور زمان از بین رفته است.

حقیقت انجیل

﴿وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَعَاتَيْنَاهُ الْأَنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ﴾ [المائدة: ٤٦]. «و به دنبال آنان (یعنی پیغمبران پیشین)، عیسی پسر مریم را بر راه و روش ایشان فرستادیم که تصدیق کننده‌ی توراتی بود که پیش از او فرستاده شده بود، و برای او انجیل نازل کردیم که در آن رهنمودی (به سوی حق) و نوری (زداینده‌ی تاریکی‌های جهل و نادانی، و پرتوانداز بر احکام الهی) بود، و تورات را تصدیق می‌کرد که پیش از آن نازل شده بود و برای پرهیزگاران راهنما و پند دهنده بود». در قرآن مجید ذکر انجیل آمده است، انجیلی که به حضرت مسیح علیه السلام سپرده شد، نه آنچه بعد از ایشان به عنوان زندگی‌نامه‌ی مسیح نگاشته شده است. ولی این انجیل کجاست؟

در پاسخ به این پرسش موسیو ایتن دینیه -از علمای مسیحی که به اسلام گرویده است- می‌گوید: «در این باره شکی نیست که الله تعالی بر حضرت عیسی علیه السلام انجیل را به زبان او و قومش نازل کرد، ولی آن انجیل ضایع شد یا ضایع گردانیده شد و از آن هیچ نشانه‌ای نماند و به جای آن مردم چهار (تالیفات) را از آن خود کردند درحالیکه صحت و نسبت تاریخی آن خیلی مشکوک است. و به زبان یونانی است در صورتیکه زبان

حضرت عیسی سامی بود و با یونانی خیلی فرق داشت. و علاوه این تاریخ ترجمه و مترجمین همه اناجیل مجهول‌اند»^۱.

و آنچه امروزه در دسترس است طبق ادعای نصاری به وسیله‌ی الهام نوشته شده است، ولی حقیقت الهام چیست؟ و مراد از الهامی بودن این اناجیل چیست؟ هورن - یکی از مفسران انجیل - الهام را چنین تعریف می‌کند: «رمانیکه گفته می‌شود گفته‌های کتاب‌های مقدس از طرف خداوند وحی شده است، مطلب این بیست که تمام حروف و عبارات به عینه از طرف الله الهام شده‌اند، بلکه از اختلاف بیانشان معلوم می‌شود که به ایشان اجازه داده شده که حسب طبایع، عادات و تعبیر خود بنویسند و علم الهام مانند علوم رسمی دیگر به کار رفته است و چنین برداشت نشود که بیان هر امر و فیصله‌ی هر حکم به آنها الهام شده است»^۲.

اناجیل نزد خود نصاری مورد اختلاف است، چنانکه از الگزیدر - نزد علمای پروتستان کتاب بزرگ و معتبری است - هنری و اسکات در جلد آخر تفسیر خود نقل می‌کند: لازم نیست هر حرفی را که نبی می‌گوید الهامی یا قانونی باشد و از الهامی بودن بعضی از کتاب‌های سلیمان لازم نمی‌آید که هر چه او گفته است الهامی باشد و این سخن باید مد نظر باشد که بعضی از مطالب مخصوص به انبیاء و حواریون الهام شده‌اند^۳. ولی در واقع آنچه نگاشته‌اند نه تنها الهام نیست بلکه کذب و افتراء است همانگونه که ابو محمد عبدالله الترجمان المیورقی متوفی سال ۸۳۲ هـ که از مسیحیت برگشته و به اسلام مشرف شده است، در کتاب [تحفه الأریب فی الرد علی أهل الصلیب] می‌نویسد: «کسانیکه انجیل‌ها را نوشته‌اند در موارد زیادی اختلاف دارند و این دلیل بر دروغشان است و اگر بر حق می‌بودند در هیچ چیزی اختلاف نداشتند، همانگونه که خداوند متعال در کتاب عزیز خود

۱- مسیحیت، ص ۶۳ تألیف: متولی یوسف جلی - ترجمه: مولانا شمس تبریز خانیز.

۲- محاضرات فی النصرانیة (ابوزهره) ص: ۷۶-۷۵.

۳- اظهار الحق، ج ۱، ص: ۲۷۸.

بر صفی خود محمد ﷺ نازل کرده است می‌فرماید: ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۸۲]. و اختلاف را دلیل بر نسبت دروغ به الله قرار داده‌اند.^۱

نیز وقایع ذکر شده در اناجیل، خود افتراء بودن آنها را می‌رساند. به عنوان مثال: داستان شراب نوشیدن حضرت نوح ﷺ در (سفر تکوین، باب نهم) چنین آمده است: «و پسران نوح که از کشتی بیرون آمدند سام و حام و یافث بودند و حام پدر کنعان است اینانند سه پسر نوح و از ایشان تمامی جهان منشعب شد و نوح به فلاحت زمین شروع کرد و تاکستانی غرس نمود و شرابی نوشیده و مست شد و در خیمه خود عریان گردید و حام پدر کنعان برهنگی پدر خود را دید و دو برادر خود را بیرون خبر داد و سام و یافث ردا را گرفته بر کتف خود انداختند و سپس پیش رفته برهنگی پدر خود را پوشانیدند و رود ایشان باز پس بود که برهنگی خود را ندیدند. و نوح از مستی خود بهوش آمد دریافت که پسر کهترش با وی چه کرده بود سپس گفت کنعان ملعون باد برادران خود را بنده‌ی بندگان باشد»^۲.

در اینجا تصریح است به اینکه شراب نوشیدن و بیهوش و عریان شد و عجیب اینکه مرتکب گناه نگاه کردن به عورت پدر خود، حام (ابو کنعان) است و لعنت متوجه فرزندش کنعان می‌شود و مواخذه‌ی فرزندش به جرم پدر خلاف عدل است چنانچه در باب: ۱۸ آیه: ۲۰ کتاب (حزقیال) چنین آمده است: «هرکه گناه کند او خواهد مرد، پسر متحمل گناه پدرش نخواهد بود پدر متحمل گناه پسرش نخواهد بود. عدالت مرد عادل بر خودش خواهد بود و شرارت مرد شریر بر خودش خواهد بود». آیا باوجود بیان چنین مطلبی در حق یک نبی - در در مورد انبیای دیگر نیز چیزهایی گفته شده که یک انسان عادی نیز از بیانشان شرم می‌کند- و باوجود تناقص و اختلاف چگونه می‌توان گفت انجیل موجود کتاب الهامی است!!!

۱- تحفة الأریب ص: ۲۰۴-۲۰۳.

۲- متون فوق از ترجمه فارسی Bible (کتاب مقدس) گرفته شده است.

عقاید مسیحیت

۱- توحید: قرآن در باب توحید و بیان آن دعوت مسیح علیه السلام را چنین بیان می‌کند:

﴿وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ ۖ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا رَسُولَ اللَّهِ﴾ [الزخرف: ۶۳]. «هنگامی که عیسی با در دست داشتن معجزات آشکار و آیات روشن (به پیش بنی اسرائیل) آمد، گفت: من شریعت حکیمانه‌ای را (درباره‌ی مبدا و معاد و نیازهای زندگی بشر) برای شما آورده‌ام، و آمده‌ام تا برایتان برخی از امور (دینی) را روشن گردانم که در آنها اختلاف می‌وزید. پس از خدا بترسید و از من پیروی کنید. بطور قطع خداوند پروردگار من و پروردگار شما است، پس او را پرستش کنید، راه راست این است.»

درباره‌ی صفات خداوند متعال مسیحیت با مذاهب و ادیان آسمانی دیگر تفاوت چنانی ندارد ولی در مورد تصور خداوند متعال تعبیرها و مفاهیم دشواری مطرح کرده است که فهم آن دنیای مسیحیت را سرگردان و مصداق واقعی «ضالین»، «گمراهان» قرار داده‌است.

در نزد مسیحیت خدا عبارت از اقنوم (شخص) است. ۱- اقنوم پدر، ۲- اقنوم فرزند، ۳- اقنوم روح القدس و به این عقیده، تثلیث می‌گویند.

اقنوم پدر: منظور از اقنوم پدر ذات خداوند است به استثنای صفت کلام و صفت حیات و محبت.

اقنوم فرزند: منظور از فرزند (صفت کلام خداوند) است البته مانند صفت کلام انسان عرض نیست بلکه جوهر است و عقیده دارند که همین صفت خداوند در شخصیت انسانی عیسی بن مریم حلول کرده است و به همین سبب عیسی مسیح را فرزند خدا می‌دانند.

روح القدس: منظور از روح القدس (صفت محبت) پدر و فرزند است که بوسیله آن (ذات خدا) با (صفت کلام) خود محبت می‌کند و فرزند با پدر محبت می‌کند و این صفت نیز مانند صفت کلام وجود جوهری دارد، چنانچه در انجیل آمده است: «و اما

عیسی چون تعمید یافت فوراً از آب بر آمد که در ساعت، آسمان بر وی گشاده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده بر وی آمد.»

خلاصه اینکه خدا بر سه اقنوم پدر (ذات خدا)، فرزند (صفت کلام خدا) و روح القدس (صفت محبت خدا) مشتمل است، و هر کدام یک خدا است ولی هر سه با هم جمع شوند سه خدا نمی‌شوند بلکه باز هم یک خدا است. (هر کدام یک خدا ولی مجموعاً سه خدا نیست بلکه مجموع یک خدا!!!).

این معمای (توحید در تثلیث) مسیحیت را در باب توحید با اختلافات زیاد مواجه و برای حل آن کوشش‌های بی‌دریغی شد و در نتیجه‌ی آن مسیحیت به فرقه‌ها و گروه‌های متعددی تقسیم شد و همه این گروه‌ها چون در حل این مسئله با نظریه کلیسای روم (کاتولیک‌ها) اختلاف داشتند مبتدع و ملحد قرار داده شده‌اند.

سؤال اینجاست که کلیسای روم (کاتولیک‌ها) خود چه راه حلی برای اتحاد یک و سه داشت؟ در پاسخ به این پرسش مولانا محمد تقی عثمانی (حفظه الله) نویسنده کتاب (ما هي النصرانية؟) می‌نویسد: «تا جایکه ما مطالعه کرده‌ایم اکثریت علمای کاتولیک از گشودن این گره به صراحت انکار کرده‌اند و گفته‌اند که (سه را یک و یک را سه) قرار دادن یک راز (رمز) سر بسته است که ما توان فهمیدن آن را نداریم». و در حاشیه‌ی کتاب اضافه می‌کنند که: عده‌ای از علمای مسیحی ساکن هندوستان برای سرگردان کردن مسلمانان، از این عقیده به (متشابهات) تعبیر کرده‌اند ولی بنابر چند علت این تعبیر غلط است.

اولاً: آنچه در آیات متشابه مخفی است پی بردن به آن، جزو عقاید بنیادی اساسی نیست که مدار نجات بر آن باشد. برخلاف تثلیث جزو که اولین پایه‌ی عقیده است و بدون ایمان آوردن به آن نجات ممکن نیست، اگر عقیده‌ی تثلیث جزو متشابهات باشد معنایش اینست که خداوند انسان را مکلف به فهمیدن امری کرده است که قدرت درک

آن را ندارد. درحالیکه اگر کسی در تمام زندگی از متشابهات بی‌خبر باشد هیچ تفاوتی در ایمانش ایجاد نمی‌شود.

ثانیاً: متشابهات اموری هستند که عقل آنها را درک نمی‌کند (ماورای عقل هستند) ولی خلاف عقل نیستند و متشابهات دو نوع‌اند:

نوع اول: متشابهاتی که هیچ مطلبی از آنها درک نمی‌شود، مثل حروف مقطعات. و نوع دوم آنکه مفهوم ظاهری آنها فهمیده می‌شود ولی آن مفهوم خلاف عقل است لذا گفته می‌شود این معنای ظاهری مراد نیست و مفهوم اصلی آن معلوم نیست، مثل ﴿الرَّحْمٰنُ عَلَی الْعَرْشِ اُسْتَوٰی﴾ [طه: ۵]. که در آن معنای ظاهری مراد نیست. واضح است که تئلیث در نوع اول داخل نیست چون معنای ظاهری آن معلوم است لذا اگر دنیا مسیحیت بگوید که معنای ظاهری که خلاف عقل است منظور نظر ما نیست بلکه معنایی دیگر مراد است اشکالی نبود ولی مذهب مسیحی می‌گوید معنای ظاهری (مفهوم ظاهری) مراد است و هر نفر عیسوی باید بگوید: «خداسه اقنوم است و سه یک است».

در باب توحید مسیحیت این چنین از خدا دور شد. قرآن کریم در بیان کفر آنها می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْمَسِيْحُ ابْنُ مَرْيَمَ... لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا اِنَّ اللّٰهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ...﴾ [المائدة: ۷۲-۷۳]. «بی‌گمان کسانی کافرند که می‌گویند: «خداوند در عیسی حلول کرده است و» خدا همان مسیح پسر مریم است... بی‌گمان کسانی کافرند که می‌گویند: خداوند یکی از سه خدا است!».

۲- نبوت (حضرت مسیح علی‌ه‌السلام) قرآن مجید می‌فرماید: ﴿مَا الْمَسِيْحُ ابْنُ مَرْيَمَ اِلَّا رَسُوْلٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَاُمُّهُ صِدِّيْقَةٌ كَاْنَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ اَنْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْاٰيٰتِ ثُمَّ اَنْظُرْ اَنِّيْ يُؤَفِّكُوْنَ﴾ [المائدة: ۷۵]. «مسیح پسر مریم جز پیغمبری نبود. پیش از او هم پیغمبرانی (چون او انسان و برگزیده‌ی یزدان بوده‌اند و به میان مردمان روانه شده‌اند و پس از روزگاری از دنیا) رفته‌اند، و مادرش نیز زن بسیار راستکار و راستگویی

بود. هم عیسی و هم مادرش (از آنجا که انسان بودند) غذا می‌خوردند. بنگر که چگونه (نشانه‌های انسانی آن دو را برمی‌شماریم و) آیات (خود) را برای آنان (عیسی و مادرش را خدا می‌دانند!) توضیح و تبیین می‌کنیم؟ دوباره بنگر که چگونه ایشان (از حق باوجود این همه روشنی) باز داشته می‌شوند؟! و لیب مسیحیت در مورد حضرت مسیح می‌گوید که صفت کلام خدا (اقتنوم فرزند) برای فلاح انسان‌ها در وجود حضرت مسیح حلول کرد و تا زمانیکه حضرت مسیح در دنیا بود اقتنوم خدایی در جسمش بود، تا اینکه او را به دار زدند، اقتنوم خدایی از جسمش جدا شد و پس از سه روز دو مرتبه زنده شد و به حواریین (یاران خودش) راهنمایی‌هایی کرد و به آسمان رفت و به سبب این دار زدندش همه گناهان پیروان حضرت مسیح که در اثر نافرمانی حضرت آدم در فطرت آنها سرایت کرده بود و آنها مرتکب شده بودند بخشیده شد.

و عقیده‌شان در مورد حضرت مسیح مشتمل بر چهار بخش است:

- ۱- حلول و تجسم.
- ۲- به صلیب زده شدن
- ۳- زنده شدن مجدد.
- ۴- کفار.

۱- حلول و تجسم

کلیسای کاتولیک برای اثبات بخش اول از عقیده‌ی خود از انجیل یوحنا استدلال می‌کند در جایی که آمده: «در ابتداء کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود» سپس در ادامه می‌گوید: «و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پس از فیض و راستی و جلال او را دیدیم جلالی شایسته پسر یگانه پدر». مطلب این نیست که فرزند خدایی را ترک کرد و انسان شد بلکه ابتداء فقط خدا بود و اکنون انسان نیز شد پس حضرت مسیح در یک لحظه هم خدا بود و انسان هم بود. چنانچه از حیثیت انسانی حضرت مسیح

رتبه‌اش از خدا کم‌تر است و در یوحنا آمده است: «پدر از من بزرگ است» و از حیث خدایی با خدا برابر است چنانکه می‌گوید: «من و پدر یکی هستیم».

و آگوستین -دانشمند و فیلسوف مسیحی که در قرن سوم میلادی می‌زیسته است- می‌نویسد: «علی هذا القیاس بنابر حیثیت خدایی او انسان را آفریده و بنابر حیثیت انسانی خودش آفریده شد». ولی این سؤال مطرح است که چطور ممکن است که یک شخص هم خدا باشد و هم انسان؟ هم خالق باشد و هم مخلوق؟ هم برتر و هم کهنتر؟ این سؤال نیز مانند مسئله تثلیث سالیان سال مورد بحث بوده و در جواب آنها به قدری کتاب نوشته شده که در عالم مسیحیت Christology «مسیح شناسی» بنیادگذاری شده است. حل این مسئله گروه‌های متعددی را در دنیا مسیحیت بوجود آورده است که همیشه در مقابل هم بوده‌اند به عنوان مثال:

۱- فرقه آریوس: که قایل به توحید محض بود و می‌گفت: «عیسی عَلَيْهِ السَّلَام عبدٌ مخلوقٌ - بنده‌ی مخلوق است- و او آن کلمه الله است که به وسیله‌ی او و آسمان‌ها و زمین را خلق نمود.

۲- نسطوریه: این گروه می‌گوید: «حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام و مادرش به غیر از الله تعالی دو خدا هستند البته مریم خدا را متولد نکرد بلکه انسان را متولد کرد و الله عَلَيْهِ السَّلَام انسان را متولد نکرد بلکه خدا را متولد کرد».

۳- یعقوبیه: این گروه که به یعقوب برزغانی منسوبند می‌گویند: «مسیح خودش خدا هست و با کفر عظیم مردم خدا مرد و به دار زده شد و قتل شد، عالم و فلک سه روز بدون مدبر بودن پس از مردن، همان خدا بلند شد و همچنان شد که قبلاً بود. خدا حادث شده بود و حادث قدیم شده بود و هم همان خدا در شکم مریم به صورت حمل بود». و گروه‌های دیگری نیز به وجود آمدند که کلیسای روم همه را بدعتی و ملحد قرار داد و بنیان‌گزاران گروه‌های مذکور را تبعید نمودند.

به اشکال مختلفی شکنجه دادند. اما کلیسای کاتولیک در حل این مهما بیشتر به عبارت‌های انجیل یوحنا متکی است و دلایل عقلی خیلی کم و سخیفی را ارایه می‌دهند که ابطال آنها برای هر ذی شعوری سهل است. علاوه بر این بسیاری از انصاری نیز هم این عقیده را رد می‌کنند، چنانکه (ریورند) رئیس دانشگاه پن هال آکسفورد می‌گوید: «جناب مسیح نه به معنای جسمانی ادعای ابن الله نمود آن‌گونه که از داستان بدون پدر متولد شدن استنباط کرده می‌شود و نه به معنای روحانی چنین ادعایی داشت چنانکه مجلس نیقیه این ادعا را رد کرد. ایشان (مسیح) به معنای اخلاقی خودشان را فرزند خدا قرار دادند، چنانکه هر انسان می‌تواند ادعا بکند یعنی در میان انسان و خدا این نسبت فرزند و پدری چنان ظاهر می‌شود که انسان چنان اخلاقی از خودش بدهد که اخلاق خدایی باشد».

عقیده‌ی به صلیب کشیده شدن مسیح

در زمینه‌ی به صلیب زدن حضرت مسیح اناجیل اربعه به تفصیل سخن گفته‌اند. خلاصه بحث این است که می‌گویند بنابر حکم پینطیس پلاطیس رومی، یهود او را بر دار زدند و او وفات یافت. اما قرآن مجید در یک آیه همه افتراءها را بر ملا می‌کند: ﴿قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ﴾ [النساء: ۱۵۷]. «نه او را کشتند نه او را بدار آویختند. و لیکن کار بر آنان متشبه شد و (متردد گردیدند که آیا عیسی یا دیگری را کشته‌اند و در این باره با همدیگر اختلاف نظر پیدا کردند)».

عقیده حیات مجدد

سومین عقیده‌ی مسیحیت در مورد حضرت مسیح علیه السلام عقیده مجدد است که می‌گویند پس از سه روز از وفات دو مرتبه حضرت مسیح زنده شد و اندرزاها و راهنمایی‌هایی به حواریون خود داد و دوباره به آسمان رفت. ولی اناجیل اربعه در ذکر این واقعه چنان اختلاف و تضاد دارند که به جعلی بودن آن به راحتی می‌توان پی برد.

عقیده کفاره

چهارمین عقیده مسیحیت در مورد حضرت عیسی عقیده کفاره است و در دنیای مسیحیت به عنوان اصل و روح مسیحیت مطرح است. «دایرة المعارف بریتانیکا» عقیده کفار را این‌گونه تشریح کرده است: «در علم عقاید مسیحیت هدف از (کفاره) آن قربانی حضرت عیسی است که بوسیله آن یک انسان گناهکار در یک لحظه به رحمت خدا نزدیک می‌شود. بنیاد این عقیده بر دو فرضیه استوار است، یکی اینکه بنابر گناه حضرت آدم انسان از گناه دور شده بود. دوم اینکه صفت کلام خدا (اقنوم فرزند) در جسم انسانی آمده بود تا دوباره انسان را به رحمت خدا نزدیک کند».

یعنی می‌گویند: حضرت آدم از نیروی آزادی اراده خود سوء استفاده کرد و از شجره ممنوعه خورد و گناه خیلی بزرگی مرتکب شد که ریشه همه گناهان (تکبر، شرک، قتل و...) است و در مقابل دو سزا یافت یکی سزای مرگ و دوم اینکه قوت ارادی از او سلب شد و بلکه غلام گناهان شد و نمی‌توانست کار خیر انجام دهد و به همین ترتیب در سر نوشت و فطرت اولادش گناه داخل شد و همه انسان‌ها چونکه از آدم و حوا به دنیا آمده‌اند این گناه در وجود آن‌ه سرایت کرده است. و برای رهایی از این معصیت یک راه این بود که خدا آن‌ها را معاف کند و این خلاف عدل و انصاف خداوند است و او نمی‌تواند برخلاف قوانین خودش عمل کند چونکه جزای گناه اصلی موت بود باید این جزا داده شود و از سوی دیگر رحمت خداوندی تقاضایش این بود که انسان‌ها از عذاب نجات بیابند لذا خداوند راه حل دیگری در پیش گرفت که یک شخص را انتخاب کند که بار گناهان همه را به دوش بگیرد و خودش هم معصوم باشد، خدا او را یک مرتبه مرگ بدهد و دوباره زنده کند و این عقوبت در حق همه بندگان اکتفا کند و همه‌ی انسان‌ها آزاد شوند. برای این منظور خداوند فرزندش را انتخاب کرد و در جسم انسانی او را به دنیا فرستاد و او قربانی داد و بر دار زده شد و مرگ او کفاره شد برای گناه همه انسان‌ها. بنابراین علاوه بر گناه اصلی همه گناهان قبلی نیز بخشیده شدند و با حیات

مجدد پس از سه روز به همه‌ی انسان‌ها زندگی مجدد داده شد و از قید گناهان رهاشده شدند. البته ناگفته نماند که این قربانی فقط در حق کسی است که به حضرت عیسی ایمان بیاورد و به تعلیماتش عمل کند و علامت ایمان غسل تعمید (Baptism) است گویا غسل تعمید قایم مقام موت و حیات مجدد است. (یک مرتبه گویا می‌میرد و دوباره زنده می‌شود) همچنین مطلب کفار این نیست که پس از غسل تعمید آزادند هر اندازه گناه بکنند آزاد هستند و مجرم شمرده نمی‌شوند، بلکه فقط اصلی و گناهای که به سبب آن بوجود آمده‌اند معاف شده است و پس از حیات مجدد گویا یک زندگی تازه به آنها داده شده است و هر گناهی که بکنند طبق آن مستحق عذاب می‌شوند و اگر کلیسا کسی را منافق یا بدعتی قرار داد مستحق عذاب دائمی می‌شود.

و بحث در مورد این عقیده، و نقد آن نیاز به مقاله‌ای مستقل دارد و به یک مسئله اشاره کافیهست و آن اینکه آیا لغزش حضرت آدم گناه بود یا خیر؟ همچنین در این عقیده گناه به دو صورت منتقل شد یکی از حضرت آدم به اولادش و دوم از اولاد آدم به حضرت مسیح و این خلاف عدل است، آن‌گونه که در تورات آمده: «هر که گناه کند او خواهد مرد، پسر متحمل گناه پدرش آورد به طوری که سینت پاولز در نامه‌ای به رومی‌ها می‌نویسد: «و همچنین روح نیز ضعیف ما را مدد می‌کند زیرا که آنچه دعا کنیم بطوریکه می‌باید نمی‌دانیم لکن خود روح برای ما شفاعت می‌کند به ناله‌هایی که نمی‌شود بیان کرد.»

اولین عبادت (غسل تعمید) (Baptism) است و این عبادت قبل از وارد شدن در آیین مسیحیت را بپذیرد یک دوره‌ی آموزشی را پشت سر می‌گذارند و قبل از عید فِسخ غسل تعمید داده می‌شود که با روش خاصی صورت می‌گیرد. درون کلیسا یک حوض وجود دارد و در آنجا یک اتاق مخصوص غسل تعمید با افراد خاص هستند، شخص می‌خوابد طوریکه چهره‌اش به سوی مغرب باشد و دستش را به سوی مغرب دراز می‌کند و می‌گوید: «ای شیطان، من از تو و از هر عمل تو دست برمی‌دارم.»

سپس رخ را به سوی مشرق می‌کند و با زبان عقاید مسیحی را اقرار می‌کند. و بعد از آن به یک اتاق داخلی دیگر سوق داده می‌شود و لباس‌هایش بیرون می‌شود و یک روغن به تمام بدنشان مالیده می‌شود و سپس داخل حوض انداخته می‌شود، آب‌های حوض شور و نمکین است و یک روغن خاص در آن ریخته شده تا از تعفن آن جلوگیری کند و از او سه سؤال می‌شود که آیا به پد، فرزند و روح القدس با تفصیل مذکور ایمان دارد؟ پس از جواب از حوض بیرون آورده می‌شود و پیشانی، گوش‌ها و بینی‌اش را دوباره با روغن چرب می‌کنند و با پوشاندن لباس‌های سفید گویا از مرحله مرگ گذشته و دوباره زنده شده است. سپس به او اجازه شرکت در عشای ربانی (غذای مقدس) داده می‌شود. (عشای ربانی) (Course Supper) یا (شکرانه) (Eucharist) (غذای مقدس) (sae) پس از پذیرفتن آیین مسیحیت این مهم‌ترین رسم (عبادتی) است که به عنوان یادبود قربانی حضرت مسیح انجام می‌گیرد که او یک روز قبل از دستگیر شدن به همراه حواریون غذا خورده بود، انجیل متی می‌گوید: «و چون ایشان غذا می‌خوردند عیسی نان را گرفت و برکت داد و پاره کرد و به شاگردان داد و گفت بگریید و بخورید اینست بدن من و پیاله را گرفته شکر نمود و بدیشان داده گفت همه‌ی شما از این بنوشید». و لوقا یک جمله اضافه می‌کند که حضرت مسیح به حواریون گفت: «و نان را گرفته شکر نمود و پاره کرد به ایشان داد و گفت این است جسد من که به شما داده می‌شود این را به یاد من به‌جا آورید». نحوه‌ی به‌جا آوردن این رسم را جستن مارتایر (Justin Martyr) چنین توضیح می‌دهد: «یکشنبه‌ها در کلیسا یک اجتماع منعقد می‌شود، در ابتدا دعاها و سرودهایی خوانده می‌شود سپس حاضرین سر و صورت یکدیگر را می‌بوسند و مبارک باد می‌گویند، بعد از آن شراب و نان آورده می‌شود و رئیس جلسه آن را گرفته از پدر، فرزند و روح القدس دعای برکت می‌طلبد و حضار آمین می‌گویند، در پایان خدمه‌ی کلیسا (Deacons) نان و شراب را در میان حاضرین تقسیم می‌کنند، نان به جسم مسیح و شراب

به خون مسیح تبدیل می‌شود (اگرچه به ظاهر هیچ تغییری پیدا نمی‌شود) و حاضرین با خوردن و نوشیدن نان و شراب عقیده‌ی کفاره‌ی خود را تجدید می‌کنند».

نماز(حمد خوانی)

در صبح و شام نماز دارند، اما تعداد رکعات معلومی ندارند و نمازشان عبارتست از دعاها، دعاها، تسبیحات و سرودها، همچنین به‌جا آوردن نماز و روزه اختیاری است صوم (روزه) عبارتست از امتناع از خوردن غذای چرب و آنچه از حیوانات گرفته می‌شود (مثل گوشت، شیر و...) و اکتفاء به خوردن حبوبات، و مدت روزه و کیفیت آن در فرقه‌های مختلف، متفاوت است.

مسیحیت در ادوار مختلف

مسیحیتی که امروزه در دنیا وجود دارد چگونه آغاز شد؟

جواب تفصیلی این سوال تا حد زیادی در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. ولی می‌توان گفت پس از عروج آسمانی حضرت مسیح صلی الله علیه و آله یاران حضرت مسیح تا حد زیادی به تبلیغ دین مشغول بودند و با طوفان‌های شرک و کفر مبارزه می‌کردند و تا حدودی هم موفق شدند. ولی با ظهور سینت پاولز به عنوان نماینده مسیحیت کاملاً تغییر شکل داد و از یک مذهب توحیدی به مذهب خرافی و شرک آلود تبدیل شد، و پاولز به عنوان نماینده مسیحیت مطرح شد - چنانچه ذکرش خواهد آمد- به‌رحال تا ابتدای قرن چهارم مسیحیت از نظر سیاسی تحت تسلط رومی‌ها و از حیث مذهبی زیر سیطره‌ی یهود بود و نظام عقیده و عباداتشان هنوز تدوین نشده بود.

کنستانتین بزرگ

در سال ۳۰۶ میلادی کنستانتین اول، پادشاه روم، به مسیحیت گرویده، آن هم پس از اینکه با فداکاری‌های مسیحیان توانست به سلطنت برسد. و این اولین بار بود که مسیحیت توانسته بود در دستگاه حاکمه نفوذ کند و حمایت شود. ولی در واقع موقعیتی خطرناک بود، آن گونه که مولانا سید ابوالحسن ندوی رحمته می‌نویسد: «در واقع -این فتح- برای مذهب مسیحیت حادثه نامیمونی بود، اگرچه حکومت بزرگی را بدست آورده بود ولی متاع گران قیمت مذهب را از دست داده بود. مذهب مسیحی در میدان کارزار پیروز شده بود ولی در معرکه‌ی مذاهب و ادیان شکست خورده بود و در مسخ کردن مسیحیت بیش از پیروان حضرت مسیح و بت پرستان رومی، کنستانتین نقش داشت.

و از این دوران به بعد عهد مجالس آغاز می‌شود که برای تدوین عقاید و تردید افکار و گروه‌های دیگر، علمای مسیحی کنفرانس‌هایی می‌گرفتند و لایحه‌های مذهبی را تصویب می‌کردند. به گونه‌ای که در اولین کنفرانس در سال ۳۲۵م عقیده‌ی تثلیث را به عنوان پایه‌ی مذهب قرار دادند و تا سال ۵۳۹ این بحث و گفتگوها به شدت رایج بود.

از کنستانتین تا گریگوری

از سال ۳۱۳ تا ۵۳۹ میلادی مسیحیت بر روم حاکم بود و قوانین حکومت تا حدی تحت تأثیر مسیحیت بود. این دوره دارای دو خصوصیت است:

۱- تقسیم مسیحیت به دو سلطنت شرقی و غربی. سلطنت شرقی پایتختش قسطنطنیه بود و به پیشوای مذهبی این گروه (بطریک) یا (بطریک) می‌گفتند. و سلطنت غربی پایتختش روم بود و به پیشوای مذهبی آن (پاپ) می‌گفتند، و هر یک از این دو گروه در صدد اثبات برتری مذهبی خود بودند.

۲- رهبانیت در همین دوره آغاز شد. به گفته استاد سید ابوالحسن ندوی رحمته: «رهبانیتی که در حق انسانیت و تمدن از توحش روم بت پرست بیشتر و بال جان بودند».

دوره‌ی تاریک (The Dark Ages):

قسمت اول این دوره از سال ۵۹۰ میلادی (سالی که گریگوری اول به عنوان پاپ انتخاب شد) تا ۸۰۰ میلادی است و در این دوره مسیحیت در رکود و انحطاط سیاسی و علمی بود و بدون تردید علت اساسیش عروج اسلام و اختلاف میان فرقه‌های مسیحی بود. این دوره نیز دارای دو خصوصیت است:

۱- **نصارای غرب در مناطق مختلف اروپا شروع به تبلیغ مسیحیت و ترویج آن کردند و توانستند انگلستان، آلمان و...** را از نظر مذهبی فتح کنند و پس از چهار قرن تلاش و کوشش مسلسل همه‌ی اروپا مسیحی شد. برایش فقط یک واسطه‌ای بوده است و کلیسای غربی می‌گفت روح القدس فقط از پدر و فرزند خارج شده است، همچنین کلیسای شرقی می‌گفت رتبه فرزند از پدر کم‌تر است و کلیسای غربی می‌گفت هر دو برابrand.

ب: در میان کلیسای شرقی و غربی تفاوت نژادی وجود داشت، غربی‌ها آلمانی و ایتالیایی بودند و شرقی‌ها یونان و آسیایی.

ج: با تقسیم سلطنت روم، قسطنطنیه و شهر روم (دو پایتخت) رقیب هم بودند.

د: (پاپ) روم حاضر نبود به (بطریک) قسطنطنیه امتیاز بدهد.

ه: در چنین موقعیتی (پاپ لویی نهم) در سال ۱۰۵۴ میلادی خواست عقاید و نظریات کلیسای غربی را بر کلیسای شرق مسلط کند و میکائیل -بطریک قسطنطنیه- از پذیرفتن آن انکار نمود و سفرهای غرب در قربانگاه معبد سینت صوفیا کلمات اناثیما (لعنت) را نوشتند و این کلمات آخرین ضربه برای تکمیل افتراق و نفاق بود.

۲- **جنگ‌های صلیبی:** در دوره خلافت حضرت عمر رضی الله عنه بیت المقدس به دست

مسلمانان فتح شد و دنیای مسیحیت بساط خویش را جمع کرد. بنابر قوانین اسلامی به آنها اجازه‌ی زیارت بیت المقدس و ادای عبادت و رسوم بر اساس مذهبشان داده می‌شد و تصور جنگ و قیام بر علیه مسلمانان به ذهن کسی نمی‌رسید اگرچه در

مسیحیت تصور جنگ از زمان هر قول به وجود آمده بود که موفق شده بود از قسطنطنیه بیرون بیاید و بر ایرانی‌ها حمله کند و در شهر نینوا لشکر ایرانی را شکست داده و صلیبی را که هنگام حمله‌ی خسرو پرویز از دست داده بودند باز پس گیرد. ولی تصور جنگ مذهبی در دنیای مسیحیت برای اولین بار در سال ۱۰۹۵ میلادی به وسیله (پاپ اربن دوم) در جلسه‌ی (کلیر مونت) مطرح شد ژنرال محمد اکبر خان در کتاب خود (کروسید اور جهاد) کلمات پاپ اربن را این چنین ذکر می‌کند: «ایا مناسب نیست که شما که به جرات و شهامت در دنیا مشهور هستید (خطاب به نصاری) با حکم خدا و برای خشنودی وی به سوی فلسطین حرکت کنید و در آنجا در جنگ‌های صلیبی هنر شجاعت خویش را به نمایش بگذارید...»

اگر چنین نمودید، فرزند خدا مسیح خودش شما را در این کار نیک راهنمایی می‌کند، در به‌جا آوردن احکام نبی خود جان دادن بهترین کردار است ... اگر زنده برگشتید امیر و سرمایه‌دار برمی‌گردید و اگر کشته شدید بهشت جای شماست.

بدین ترتیب هفت جنگ صلیبی در گرفت و سرانجام به سلطان صلاح الدین ایوبی در معرکه‌ی حطین شکست خوردند، ولی مایوس شدند.

۳- خیانت‌های پاپ‌ها (کلیسا)

در قرون وسطی پاپ دارای چمان قدرتی بود که پادشاهان روم در مقابل او دو زانو می‌نشستند و اگر پاپ می‌خواست زیر سایه‌ی دین، علم و تمدن را به اوج برساند می‌توانست، ولی متاسفانه چنین نکرد. به گفته استاد سید ابو الحسن ندوی رحمته: «از بد شانسی مسیحیت و اقوام مسیحی ارباب کلیسا از این قدرت سوء استفاده کردند. آنها این قدرت را برای تثبیت موقعیت و اقتدار شخصی خود به کار بردند و اروپا همچنان در تاریکی، پستی، جهالت و خرافات باقی ماند و تمدن به جای ترقی با تنزل مواجه شد». همچنین خرید و فروش مغفرت نامه‌ها یکی دیگر از وظایف پاپ بود و تا زمانی که پاپ

توبه کسی را نمی‌پذیرفت توبه‌اش قبول نمی‌شد و هر گناه قیمتی داشت و با پرداخت قیمت گناه پس از ارتکاب آن دروازه توبه باز می‌شد.

علاوه بر این تشکیل محکمه‌های تفتیش و مبارزه با علم و دانش یکی از یادگارهای قرون وسطی بشمار می‌آید. تعداد افرادی که بجرم طرفداری از علم و دانش به مرگ محکوم شدند کم‌تر از سیصد هزار نفر نیست، سی و دو هزار نفر زنده سوزانده شدند، در میان آنها برونو (Brunoe) دانشمند مشهور هیأت و نجوم نیز بود و جرمش این بود که می‌گفت علاوه بر کره زمین، کرات دیگری نیز وجود دارد و محکمه‌ی تفتیش برایش حکم صادر کرد که طوری کشته شود که خورشید یک قطره به زمین نریزد، یعنی سوزانده شود. گالیله نیز به جرم اینکه زمین به دور خورشید می‌چرخد مجرم شمرده شد.

کوشش‌های ناموفق برای اصلاح

در همین دوران که پاپ بدترین شرایط را ایجاد کرده بود، بسیاری از مصلحین نیز قیام کردند. قبل از همه ویکلف (Wycliff) (م ۱۳۸۴م) قیام کرد و مدعی انتخاب پاپ‌های صالح شد و کتاب مقدس را اولین بار به انگلیسی ترجمه کرد درحالی که قبل از اقدام او ترجمه‌ی کتاب مقدس جرم شمرده می‌شد. پس از او جان هس (John Huss) و جیروم (Jerome) قیام کردند ولی شرایط مناسب نبود و هر دو به جرم بدعت‌گذاری زنده سوزانده شدند.

پروتستان

سر انجام در سال ۱۴۸۳ میلادی مارتین لوتر بنیان‌گذار فرقه‌ی پروتستان پا به عرصه‌ی وجود نهاد و آخرین ضربه‌اش را به نظام پاپی زد. وی ابتدا بر علیه خرید و فروش مغفرت نامه‌ها قیام کرد و پس از پذیرفته شدن این اعتراضش، خواهان تقلیل قدرت پاپ شد و غیر از (غسل تعمید) و (اعشای ربانی) رسوم دیگر را خود ساخته و بی‌بنیاد خواند.

همزمان با وی زونگلی (Zwingli) در سویس مشابهی کرد و پس از آن (دوجان کالوین) این حرکت را در قرن شانزدهم به ژنو رساند تا اینکه صدای بازگشت این حرکت از فرانسه ایتالیا و انگلستان شنیده شد و شاه انگلستان هنری هشتم وادوارد چهارم از این حرکت متأثر شدند و پروتستان در مقابل کاتولیک ایستاد.

عقل گرایی

در این دوره اروپا از عهد رنسانس گذشته بود و در علم و صنعت به پیش می‌رفت و قدرت پاپ به تحلیا رفته بود و جرأت (لوتر) در آزادی تشریح و تعبیر کتاب مقدس دروازه‌ی اختیارات را برای دانشمندان بعدی باز کرد و کار به جایی کشید که عقاید مسیحیت تک تک مورد نقد و بررسی، بلکه هدف استهزاء و تمسخر قرار گرفت. این گروه مدعی بودند که هر حکم مذهب باید با ترازوی عقل سنجیده شود اگر مطابق عقل بود پذیرفته می‌شد و الا رد شود. و سر انجام کار به جایی کشیده که عده‌ای منکر وجود خدا شدند.

تجدد گرایی یا مدرنیسم

در مقابل عقا گرایان، مردمی که به مذهب اعتقاد داشتند به دو دسته تقسیم شدند، عده‌ای از حرکت آنها وحشت زده و سرگردان شدند و به ناچار سعی کردند مذهب و مسائل مذهبی را به نفع علوم تجربی و مسائل روز تشریح کنند و اگر تطبیقی نیافتند آن قسمت را می‌توانند از کتاب مقدس حذف کنند. شخصیت‌های برجسته این حرکت (Modernism) (ورسو)، (هارنیک) و (رنان) بوده‌اند. نئوسته‌ی دیگر معتقد بودند که آنچه گذشته‌گان ما در مجامع (کنفرانس‌ها) تصویب کرده‌اند درست است و ماحق هیچ‌گونه کمی و زیاد نداریم. مردم اروپا که از مادیت به تنگ آمده بودند و به دنبال آرامش روحی می‌گشتند، این حرکت را برای خود ملجأ و مأوایی یافتند. امروزه نیز این سه حرکت، مدرنیسم، احیا گری دینی و رسونیالیسم با هم در رقابت هستند.

حقیقت امر آنچه در صفحات قبل گذشت، عبارت بود از معرفی مسیحیت در باب عقاید و عبادات و خلاصه‌ای از تاریخ مسیحیت تا امروز، در بحث عقاید با استناد به آیات قرآنی در بعضی موارد اشاره به اشتباهات و خطاهای ریشه‌ای و بنیادی مسیحیت شد. در اینجا لازم است بدانید مسیحیتی که امروزه در دنیا رایج است بانی و پایه‌گذاری اصلی آنچه کسی بوده است؟

جهان مسیحیت ادعا دارد که بنیان‌گذار مسیحیت موجود حضرت عیسی علیه السلام است و امروزه نیز مسیحیت بر اصول و قواعد وضع شده از طرف حضرت عیسی علیه السلام عمل می‌کند. ولی پس از عرضه نمودن مسیحیت بر محک ادیان توحیدی و قضایای تاریخی واضع می‌شود که مسیحیت فعلی ربطی به حضرت عیسی علیه السلام ندارد بلکه بنیان‌گذار آن شخصی به نام پاولز بوده است که چهارده نامه‌ی وی نیز در کتاب مقدس درج است.

شخصیت پاولز

در مورد زنگی ابتدایی پاولز شواهد چندانی در دست نیست، خودش این‌گونه خود را معرفی می‌کند: «روز هشتم مختون شده و از قبیله‌ی اسرائیل از سبط بنیامین، عبرانی از عبرانیان از جهت شریعت فریسی». وی ساکن شهر طرسوس بود در مورد زندگی ابتدایی‌اش اشاراتی آمده و در کتاب اعمال ۷:۵۸ نامش (شاؤل) ذکر شده و پس از آن سه باب کتاب اعمال در مورد ظلم و ستم او بر پیروان و حواریون حضرت مسیح علیه السلام آمده است و سپس ناگهان ادعا می‌کند که «در این میان هنگامیکه با قدرت و اجازه از رؤسای کهنه به دمشق می‌رفتم در راه‌ای پادشاه در وقت ظهرنوری را از آسمان دیدم درخشنده‌تر از خورشید که به دور من و رفقایم تابید و چون همه بر زمین افتادیم هاتفی را شنیدیم که مرا به زبان عبرانی مخاطب ساخته گفت ای شاؤل ای شاؤل چرا بر من چفا می‌کنی ترا بر میخ‌ها لگد زدن دشوار است، من گفتم خداوندا تو کیستی؟ گفت: من عیسی هستم که تو بر من چفا می‌کنی و لیکن برخاسته برپا بایست زیرا که بر تو ظاهر شدم تا تو را خادم

و شاهد مقرر گردانم بر آن چیزهاییکه مرا در آنها دیده‌ای و بر آنچه بر تو ظاهر خواهم شد و تو را رهایی خواهم داد از قوم و از تا آموزش گناهان و میراثی در میان مقدسین بوسیله‌ی ایمانی که بر من است، بیابند».

پس از ظهور واقعه پاولز ادعا کرد که بر حضرت مسیح ایمان آورده است ولی حواریون با توجه به دشمنی ها و ظلمهای گذشته‌اش فکر می‌کردند که این هم حيله‌ایست برای از پا در آوردن آنها و ایمانشان را نپذیرفتند. سرانجام برنابا که یک حواری جلیل القدر بود بر دعوی پاولز صحنه گذاشت و بدین ترتیب پاولز به‌مراه دیگر حواریون مشغول به تبلیغ و ترویج مسیحیت شد. پس از موازنه‌ای افکار و آرای پاولز و حضرت مسیح صلی الله علیه و آله واضح می‌شود که دینی که امروزه به عنوان مسیحیت مطرح است حاوی تعالیم پاولز است و حضرت عیسی صلی الله علیه و آله از آنها بی‌خبر و مبرّ است. دکتر درید به عنوان یک مسیحی غیر از متعصب می‌گوید: «چه کسی می‌تواند قبول کند که مسیح آسمانی بوسیله پاولز چنین تعلیماتی داده‌است که با تعلیمات مسیح زمینی به حواریون به کلی متفاوت باشد».

مسیحیت در داشتن عقایدی همچون تثلیث، حلول و تجسم و کفاره از دیگر ادیان و مذاهب متمایز می‌شود (این صفات، ویژه‌ی مسیحیت هستند) و سرپیچی کردن از این عقاید اتهام کفر، بدعتی و الحاد را در دنیای مسیحیت به‌مراه دارد. ولی جای تعجب اینجاست که هیچ‌کدام از این عقاید در پرتو ارشادات حضرت مسیح یافته نمی‌شود، بلکه برعکس بسیاری از اقوال حضرت مسیح این عقاید را رد می‌کند و حواریون حضرت مسیح نیز حامی این عقاید نبوده‌اند و اولین بار ذکر این عقاید در رساله‌های پاولز یافت می‌شود. اندیشمندان مسیحی پی برده‌اند که دینی که به آن عمل می‌کنند و به آن نام مسیحیت داده‌اند، بانی‌اش پاولز است.

آن‌گونه که در صفحه‌ی از کتاب «المسیحیة ایمان و عمل» که در سال ۱۹۶۸ در واتیکان منتشر شده است، چنین آمده است: «كان القديس بولس منذ بدء المسيحية يصنع

لحدیثی الإیمان أن يحتفظوا بما كانوا عليه من أحوال قبل إيمانهم بیسوع». قدیس پاولز از ابتدای گرایشش به مسیحیت، تازه گرویدگان به دین مسیح را به پاسداشت اعتقادات سابقشان قبل از ایمان آوردن به عیسی علیه السلام، ترغیب می‌کرد. گویت واتیکان به موقف پاولز از مسیحیت و عدم رغبتش به آن اعتراف می‌کند.

ولی کاش پس از تجربه‌ی این همه نشیب و فراز دنیای مسیحیت یک مرتبه زاویه فکرشان را متوجه ریگزارهای حجاز می‌کردند و آن دینی را که ۱۴۲۳ سال قبل از بلندی‌های (فاران ۳، فارقلیط) علیه السلام به آنها که با دیدن آن ساکنان (سبع) نغمه سرودند و روستاهای اطراف قیدار (حمد ۵) خواندند و به کسی که بر پاهایش (بت‌های سنگی ۶) سجده کردند و از خودش چیزی نگفت بلکه آنچه شنید آن را رساند ایمان می‌آوردند، و تا زمانیکه دنیای مسیحیت از این زاویه وارد عمل نشود، روزنه‌ای به صراط مستقیم نخواهید دید و همیشه در گروه ضالین خواهند ماند.

ولی برعکس جهان مسیحیت می‌خواهد در سرگردانی عقیده و فکر، تمام بشریت را با خود همگام و همراه کند و برای تحقق این هدف پس از جنگ‌های صلیبی نقشه مثلث استعمار، استشراق و تبشیر را از آن خود گردانده است و در ریشه کن کردن اسلام از هیچ اقدامی دریغ نمی‌کند و با یهود که به زعم آنان قاتلان حضرت مسیح علیه السلام هستند دست همکاری داده و بر علیه اسلام اقدام می‌کند. آن‌گونه که کاردینال بور هنگام تسلط اسرائیل بر بیت المقدس در سال ۱۹۶۷ در یک جلسه مشترک یهود و نصاری می‌گوید: «بر نصاری واجب است به هر شکل با یهود همکاری کنند تا بتوان این سرزمین مقدس را برای همیشه و بطور کامل آزاد کرد و علاوه بر این اسلام را برای همیشه استیصال نمود». (Armagaddon). طبق عقاید یهود پایان زندگی و تباهی دنیا بارخ دادن یک جنگ جهانی است که آرماگیدن نام دارد و در کتاب‌های حدیث اسلامی از آن به نام «الملحمة الکبری» یاد شده است. در کتاب‌های تحریف شده‌ی یهود و نصاری ذکر شده که این جنگ در میان بت‌پرست‌ها و نصاری در می‌گیرد و در آن چهار میلیون جنگجو شرکت

می‌کند و یک جنگ اتمی می‌باشد و در ضمن آن حضرت مسیح نزول می‌کنند و به‌مراه مومنین بالای ابرها می‌روند و مشرکین همه نابود می‌شوند. یکی از رهبران مسیحی به نام (پات رابرتسون) می‌گوید: «این دنیا در شرف فنا است، نزول مسیح نزدیک است، با عرب‌های ساکن اسرائیل، روس و غیر از نصاری جنگ جهانی در حال درگرفتن است، نخستین نشانه‌ی آرماگیدن قیام اسرائیل است و علامت‌های دیگر نیز به زودی به وقوع خواهند پیوست زیرا اینها از پیشگویی‌های تورات است». و یکی از متفکران یهود می‌گوید: «دل‌م می‌خواست با عرب‌ها مذاکره کنیم ولی مذهب به من اجازه نمی‌دهد زیرا من یقین دارم که این حادثه حتماً واقع می‌شود و این معرکه نزدیک است». در تورات هم از حضرت ابراهیم علیه السلام قولی ذکر شده که فرموده است: «هر کسی که بر اسرائیل برکت بفرستد من بر او برکت می‌فرستم و کسی که بر او لعنت کند من او را لعنت می‌کنم». و بنابر همین عقیده، نصاری، تعاون با یهود را فریضه‌ی مذهبی خود می‌دانند. در مقابل قرآن مجید در رد انتصاب این تهمت به حضرت ابراهیم می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۵]. «ما علاوه بر قرآن در تمام کتب (انبیای پیشین) نوشته‌ایم که بی‌گمان (سراسر روی) زمین را بندگان شایسته‌ی ما به ارث خواهند برد (و آن را به دست خواهند گرفت)». و در مورد آرماگیدن -الملحمة الكبرى- در احادیث آمده است: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که می‌فرمایند: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يُقَاتِلَ الْمُسْلِمُونَ الْيَهُودَ فَيَقْتُلُهُمُ الْمُسْلِمُونَ حَتَّى يَخْتَبِئَ الْيَهُودِيُّ مِنْ وَرَاءِ الْحَجَرِ وَالشَّجَرِ فَيَقُولُ الْحَجْرُ أَوْ الشَّجَرُ يَا مُسْلِمُ يَا عَبْدَ اللَّهِ هَذَا يَهُودِيٌّ خَلْفِي فَتَعَالَ فَاقْتُلْهُ. إِلَّا الْغَرْقَدَ فَإِنَّهُ مِنْ شَجَرِ الْيَهُودِ». «قیامت برپا نمی‌شود تا وقتی که مسلمانان با یهود مبارزه بکنند، و مسلمانان آنها (یهود) را به قتل برسانند و کار به جایی می‌رسد که بعضی از آنها پشت سنگ‌ها و درخت‌ها مخفی می‌شوند و سنگ و درخت صدا می‌زند، ای مسلمان، ای بنده‌ی خدا، اینجا یک یهودی پشت من مخفی شده است، بیا و او را به قتل برسان، به استثنای درخت غرقده (عوسج) که از درختان یهود است».

البته این نه بدان معنا است که مسلمانان دست روی دست بگذارند و منتظر ندای درختان و سنگ‌ها باشند. بلکه از تلاش و کوشش باز نیایند و اسباب ضعف مسلمین را برطرف کنند و به گفته‌ی یکی از اندیشمندان معاصر: «مسلمانان باید مردم را بار دیگر به سوی دین، دعوت بدهند و از دعوت دادن به سوی مذهب، حزب یا مکتب و فکر خاص بپرهیزند و اگر دعوت به سوی دین باشد وحدت و در نتیجه‌ی آن قوت و قدرت مسلمانان برمی‌گردد و فرامین پروردگار بر روی زمینش اجراء خواهند شد. و توطئه‌های دشمنان اسلام به خودشان برخواهند گشت». (ان شاء الله)